

یک سبد شعر

زیر نظرِ بابک نیک‌طلب

عزای آفتاب
شد تمام کوجه‌ها
مثل شب سیاه‌پوش
پیش روی دسته‌ها
بچه‌ها، علم به دوش

چشمه چشمه اشک‌ها
در شهادتِ امام
موج موج دست‌ها
یا حسین (ع)، السلام

عده‌ای برهنه پا
عده‌ای کفن به تن
موج موج می‌رسند
دسته‌های سینه‌زن

رود رود می‌رود
اشک و آه تا خدا
شور محشری به پاست
در میان سینه‌ها

عطر نوحه و دعا
بوی گریه و گلاب
سوز و آه عاشقان
در عزای آفتاب

ایرج قنبری

قطره تنها

تو اولش یک قطره بودی
یک قطره تنهای تنها
از چشم‌های نازک ابر
یک شب چکیدی روی دنیا

اما دلت می‌خواست باشی
آبی‌ترین شعر خداوند
این بود که آرام خوردی
با قطره‌های ریز پیوند

گفتی چرا تا آخر عمر
یک قطره تنها بمانم
گفتی چرا دریا نباشم
باید بگویم می‌توانم...

منیره هاشمی

ای خدا

ای خدای مهربان! از غنچه‌ها
شور شیرین شکفتن را مگیر
پيله‌ها را باز کن؛ از کرم‌ها
لذت پروانه‌بودن را مگیر

جرئت پرواز بالاتر ببخش
بال‌های ناتوان و خسته را
با کلید روشنایی باز کن
قفل این دروازه‌های بسته را

حکم کن تا در دل شب‌های تار
سرزند ققنوسی از خاکستری
با سرانگشت توانایت بر آر
از دل مرداب‌ها نیلوفری

ذره‌ها را سوی خورشیدت ببر
قطره‌ها را جانب دریا بخوان
تا خودت، تا لحظه‌های آبی‌ات
ای خدا ما را بخوان، ما را بخوان
فاطمه سالاروند

ناگهان یک سیب

رفته بودم به یک باغ
عصر یک روز پاییز
داشت از هر درختی
برگ می‌ریخت یک‌ریز

راه طولانی باغ
سخت بود و سرآشوب
تا رسیدم، نشستم
زیر یک شاخه سیب

بود از سردی باد
صورت سیب‌ها سرخ
خسته بودند و تبار
رنگشان زرد یا سرخ

ناگهان سیبی افتاد
مثل یک گل شکفتم
خنده‌ای کردم و بعد
من به آن سیب گفتم:

استباهی گرفتی!
من نیوتون نبودم
در عوض من برایت
شعر خوبی سرودم
سید احمد میرزاده